کهن‌نامهٔ ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال سوم، شمارهٔ اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۱۰۷-۱۱۹

بازتاب اندرزنامه‌های پهلوی در ادب و حکمت ایران اسلامی

مهشید میرفخرایی*

چکیده

در میان نوشته‌های فارسی میانه، آثار اندرزی اهمیت خاصی دارند. اندرزها مسائل اخلاقی جامعه را بازتاب می‌دهند و معرف اندیشه، گفتار، و کردار مردم در گذشته‌های دورند و گویای این واقعیت آشکار نیز هستند که ایرانیان، به‌ویژه در دورهٔ ساسانی، به سخنان و نوشته‌هایی با مضمون اخلاقی و اجتماعی دل‌بستگی فراوان داشته‌اند. انعکاس مطالب اندرزی محدود به دورهٔ ساسانی و فرهنگ ایران پیش از اسلام نیست، بلکه در آثار ادبی فارسی و نوشته‌های ایرانیان به زبان عربی نیز، به فراوانی، مشاهده می‌شود و از این‌روست که این گونهٔ ادب را از ویژگی‌های فرهنگ مشرق‌زمین دانسته‌اند. برای پی‌گیری دایرهٔ وسعت اندرزنامه‌ها و تأثیر آن‌ها در دوره‌های گوناگون نه‌تنها باید مجموعه‌های حماسی و در رأس آن‌ها *شاهنامه* یا آثار ابوعلی مسکویه مانند *جاویدان خرد* یا *خردنامه* را بررسی کرد، که باید مجموعه‌های امثال و حکم فارسی، کلام حکمت‌آمیز شاعران و نویسندگان بزرگی چون استاد سخن، سعدی شیرازی، را نیز واکاوی کرد تا بتوان بخشی از این‌گونه تأثیرات را در پیش چشم داشت.

کلیدواژه‌ها: نوشته‌های پهلوی، اندرزنامه‌ها، *دینکرد ششم*، ادب و حکمت ایران، *گلستان* سعدی.

۱. مقدمه

آثار بازمانده از ایران باستان، که به زبان‌ها و خط‌های متفاوت رایج در ایران بزرگ به‌جا

* استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی mahshidmirfakhraie@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱۵

مانده، مجموعه‌ای ارزنده است که هریک، در جای خود، اهمیت والایی دارد. چه، این آثار آگاهی‌های سودمندی دربارهٔ زبان‌ها و فرهنگ کهن ایران دارند که پژوهندگان را در شناخت پیشینهٔ مسائل زبانی، ادبی، فلسفی، تاریخی، جغرافیایی، علمی، اساطیری، و غیره یاری می‌رساند. در میان همهٔ این آثار متنوع، نوشته‌های فارسی میانه، به‌ویژه آثار اندرزی[1] آن، جایگاه خاصی دارند. اندرزها از آن‌رو که مطالب اخلاقی جامعه را بازتاب می‌دهند و معرف اندیشه، گفتار، و کردار مردم در گذشته‌های دورند، زمینه‌های مساعدتری برای شناخت باورهای نخستین جامعهٔ ایرانی به‌دست می‌دهند و گویای این واقعیت آشکار نیز هستند که ایرانیان، به‌ویژه در دورهٔ ساسانی، به سخنان و نوشته‌هایی با مضمون اخلاقی و اجتماعی دل‌بستگی فراوان داشته‌اند. به این نکته نیز باید توجه داشت که آثار دورهٔ ساسانی، از همه‌نوع و در همهٔ مضامین، غالباً مبتنی‌بر کتاب دین، یعنی *اوستا*، بوده و آن‌چه در آثار فارسی میانه بازتاب یافته یا عین عبارت‌ها و جمله‌های *اوستا* است یا ترجمه و شرح و تفسیر آن و اگر امروز جای پای نوشته‌های ساسانی را در کتاب *اوستا* نمی‌بینیم، به آن سبب است که اوستای موجود اوستای اصلی نیست، بلکه جزئی از اوستای دورهٔ ساسانی است که مفسران دین و موبدان یا آن‌ها را در یاد داشته و راوی شفاهی آن‌ها بوده‌اند یا در اوستای مکتوب آن دوره بدان دسترسی داشته‌اند.[2]

سخنان کوتاه و پندآمیز در دورهٔ میانه از چنان اقبالی برخوردار بوده است که نمونه‌های آن نه‌تنها در اندرزنامه‌های پهلوی، که در جای‌جای متن‌های دینی، بر صخره‌های سنگی، بناهای بزرگ، حاشیهٔ لباس‌ها و فرش‌ها، کنارهٔ سفره‌ها، میان و کنارهٔ ظرف‌ها، و غیره دیده می‌شود (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ۲۵۷/٤).

انعکاس مطالب اندرزی محدود به دورهٔ ساسانی و فرهنگ ایران پیش از اسلام نیست، بلکه در آثار ادبی فارسی و نیز نوشته‌های ایرانیان به زبان عربی، به‌وسعت مشاهده می‌شود و از همین‌روست که این گونهٔ ادب را از ویژگی‌های فرهنگ مشرق‌زمین دانسته و گمان برده‌اند که مردم مشرق حکمت و دانش را در پوشش و قالب این‌گونه سخنان حکمت‌آمیز ترویج و تعلیم می‌داده‌اند (همان: ۲۵۹).

آثار اندرزی دورهٔ میانه در نوشته‌های اسلامی با عنوان‌های موعظه، وصیت، ادب، و حکمت (و یا گونهٔ جمع آن‌ها: مواعظ، وصایا، آداب، و حِکم) نامیده شده و غالباً ترجمهٔ مستقیم یا مفهومی آثار اندرزی پهلوی است. ابوعلی مسکویه، مترجم شاخص آثار پهلوی

در دورهٔ اسلامی، در کتاب ارزش‌مند خود *جاویدان خرد*[۳] یا *الحکمة الخالده*، ترجمهٔ این آثار را زیر عنوان *آداب الفرس* آورده است.

«آداب» یا صورت مفرد آن، «ادب»، در این نام‌گذاری مترادف «تربیت» است و محدود به سخنانی است که به زمینه‌های اخلاقی و تربیتی می‌پردازند و هدف از ذکر آن‌ها تزکیهٔ نفس و پاکی روان و رفتار و کردار درست بوده است. «پندنامهٔ بزرگمهر» یا «اندرز بزرگمهر» نیز در ترجمهٔ عربی «آداب بزرجمهر»[٤] نامیده شده است.

واژهٔ «حکمت» نیز در ترجمهٔ «اندرز» به‌کار رفته است. هرچند حکمت در آثار اسلامی غالباً با تعریفی که از فلسفه شده درآمیخته است، اما شاید بتوان تمایز فلسفه و حکمت را در این نکته دانست که فلسفه بیش‌تر به جنبهٔ استدلالی و تحقیقی دربارهٔ حقیقت اشیا، بدون درنظرگرفتن عقاید دینی، می‌پردازد اما حکمت به این عقاید و محدودهٔ آن‌ها توجه دارد. موضوع حکمت حقایق اشیا و اعیان موجود است و این اعیان موجود یا از مقولهٔ اعمال و افعال است که وجود آن‌ها در حیطهٔ قدرت ماست، یعنی می‌توانیم آن‌ها را به‌وجود آوریم یا نیاوریم، و یا این‌که وجود آن‌ها در قدرت ما نیست. بنابراین، قسم نخست را حکمت عملی، یعنی همهٔ امور تربیتی و اخلاقی، می‌شمارند و قسم دوم را حکمت نظری می‌نامند[٥] (همان: ۲۷۲).

اشتقاق واژهٔ حکمت از «حکم» است و آن داوری‌کردن به عدل و داد است و معنی اصلی آن تمییز حق از باطل و بازداشتن ستم‌گر از ستم‌گری است و چون داوری معمولاً مستلزم علم، عقل، دوراندیشی، و بصیرت است، رفته‌رفته این‌گونه صفات و معانی در حکمت نیز جمع شده و سخنان پندآمیز و آن‌چه را سبب افزایش خرد و بینش و پاکی نفس می‌شود حکمت نامیده‌اند و دانایان ایرانی را، که یا از موبدان[٦] و بزرگان بوده‌اند یا از پادشاهان تاریخی یا افسانه‌ای[٧]، حکیم گفته‌اند. در ادب فارسی نیز همین عنوان بر سخن‌وران و شاعران اطلاق شده است، چونان حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکیم فرخی سیستانی، و حکیم سنایی غزنوی.

این مفهوم در زبان انگلیسی با واژهٔ wisdom و در فارسی، احتمالاً، با واژهٔ «خرد» بیان شده است و ظاهراً از همین‌روست که مسکویه برای دو کتاب خود نام‌های *جاویدان خرد* و *خردنامه* را برگزیده است و کتاب ششم *دینکرد*[٨] را که جامع اندرزها و حکمت‌هاست به زبان پهلوی «خردنامه» گفته‌اند و در انگلیسی Wisdom of the Sasanian Sages ترجمه کرده‌اند.[٩]

برای نشان‌دادن ضرورت چنین پژوهشی، به چند نمونه از این موارد، که بیان‌کنندهٔ تأثیر مستقیم اندرزها در متن‌های فارسی است، اشاره می‌شود و این نکته را باید افزود که این موارد، نتیجهٔ پژوهش کامل و مستقلی در این‌باره نیست، بلکه فقط به یکی از نکات تربیتی مهم در فرهنگ ایرانی مربوط است که ضمن بررسی *دینکرد ششم* به‌دست آمده و مشابه آن‌ها در کتاب‌های دیگر پهلوی یا منابع فارسی دیده شده است.

در میان اندرزهای *دینکرد ششم*، برخی به شناخت طبایع مردمان و تأثیر تربیت در آن‌ها اختصاص دارد. از این‌رو، به‌نظر ایشان، شناخت سرشت‌ها و پی‌بردن به درجهٔ تأثیرپذیری آن‌ها در درجهٔ اول اهمیت بوده است و این را از دشواری‌های راه تعلیم و تربیت می‌دانسته و ظاهراً معتقد بوده‌اند که شناخت سرشت‌های نیکو آسان، اما پی‌بردن به طبایع بد بسیار دشوار است.

دینکرد ششم (مدن، ۱۹۱۱: ٤٩٥):

u-š ēn-iz a'ōn dāšt kū tis nēst ī dušwārtar šāyēd šnāxtan kū gōhr ī mardōmān kū nēk ayāb wad čē was ān mardōm kē gōhr a'ōn wināhīd ud wišuft ēstēd kū pad-iz abēr kōdag dādestān abzār ud frahang was andar abāyēd tā ō paydāgīh šāyēd āwurdan kū nēk ayāb wad ud ān ī was <-abzār> ān xwār uzmūdan ud dānistan

ایشان این را نیز این‌گونه می‌پنداشتند که: چیزی دشوارتر از شناختن گوهر مردمان نیست که "آیا نیک است یا بد"؛ چه، بسیار مردمی که گوهرشان چنان تباه شده و آسیب دیده است که، حتی در کوچک‌ترین امور، ابزار و فرهنگ بسیار لازم است تا بتوان آشکار ساخت که خوب است یا بد، اما آزمودن و دانستن شخص قابل، آسان است.

راه شناخت گوهرها نیز آن است که به تربیت و پرورش افراد اهتمام شود و فرهنگ‌های سودمند و اثربخش به آنان عرضه شود. طبیعت نیک، به یُمن گرایش ذاتی‌ای که به بهترشدن دارد، از راه نادرست بازمی‌گردد و راه صلاح و صواب می‌پوید، اما آن که از صلاح بی‌بهره است در برابر آموزش نیک مقاومت می‌ورزد و به کج‌راهه می‌رود.

دینکرد ششم (همان):

u-šān ēn-iz a'ōn dāšt kū gōhr ī mardōmān tis-ē ēn abēr-tar šāyēd šnāxtan kū ka frahang abar barīhēd ud pad tis ī frārōn āšnāg kunīhēd ud wābarīgānīh dahīhēd kirbag kunēd ayāb wināh ud ka pad uzmūd gōhr paydāg bawēd

ایشان این را نیز این‌گونه می‌پنداشتند که: با این یک چیز گوهر مردمان را بهتر می‌توان

شناخت. زمانی که فرهنگ بر آن‌ها برده شود و با چیز خوب آشنا کرده شود و اطمینان یافته شود که کار ثواب می‌کند یا گناه و زمانی‌که آزموده شد، گوهرش آشکار می‌شود.

تقسیم‌بندی طبایع به نیک و بد و تغییرناپذیربودن آن‌ها، ظاهراً یکی از پندارهاست. در متن پهلوی *مینوی خرد*[۱۰] (۱۳۵٤: فصل نهم، بند ۷–۱۰) به این نکته تأکید شده و گروه نخست به اورمزد و دیگری به اهریمن منتسب شده است.

ud harw tis wardēnīd šāyēd bē gōhr ī nēk ud wad ud gōhr ī nēk pad tis-iz čārag ō wattarīh ud gōhr ī wad pad ēč ēwēnag ō wēhīh wardēnīdan nē šāyēd ud ohrmazd nēk-gōhrīh rāy ēč wattarīh ud drōzanīh nē passandīd ud ahreman wad gōhrīh rāy ēč wehīh ud rāstīh nē padīrīft

هرچیزی را می‌توان تغییر داد مگر گوهر نیک و بد. و گوهر نیک را با هیچ چاره‌ای به بدی و گوهر بد را به هیچ آیینی به نیکی گردانیدن نشاید و اورمزد، به‌سبب نیک‌گوهری، هیچ بدی و دروغ‌زنی را نپسندید و اهریمن، به‌سبب بدگوهری، هیچ نیکی و راستی را نپذیرفت.

برخی از مؤلفان اندرزها، سرشت‌ها را سه و پاره‌ای چهار گونه می‌پندارند و این اختلاف نظرها دال بر این نکته است که دانشمندان تعلیم و تربیت باستانی، در مسائل پرورشی، مکتب‌ها و اندیشه‌های گوناگون داشته‌اند که بازتاب مستقیم برخی از آن‌ها در ادب فارسی به‌وضوح دیده می‌شود.

دینکرد ششم (مدن، ۱۹۱۱: ٤۸٤–٤۸۵):

u-šān ēn-iz a’ōn dāšt kū mardōmān gōhr 3 ēwēnag ēk hu-tōhmagīg ēk duš-tōhmagīg ud ēk sedīg ud ān ī hu-tōhmagīg ka-š ōh frahang awiš nē barēnd ēg-iz <weh> bawēd ud ān ī duš-tōhmagīg ka-š was frahang abar barēnd ēg-iz <weh> nē bawēd ud ān ī sedīg pad frahang weh ud wattar bawēd pad frahang ī frārōn weh ud pad ān ī abārōn wattar bawēd ast ī-š kē ān ī frārōn frahang pad abārōnīh ō kār barēnd čē’ōn ahlomōγān ōšmārišn ī dēn

ایشان این را نیز این‌گونه می‌پنداشتند که: گوهر مردمان سه گونه است: یک خوب‌تخمه‌ای، یک بدتخمه‌ای و یک سومی (= میانی[۱۱]). اگر به خوب‌تخمه‌ای فرهنگ نبرند (= آموزش ندهند و تربیت نکنند)، آن‌گاه نیز <خوب> باشد؛ اگر به بدتخمه‌ای فرهنگ بسیار برند، آنگاه نیز <خوب> نشود. میانی، با فرهنگ، بهتر یا بدتر شود؛ با فرهنگ خوب بهتر و با فرهنگ بد بدتر شود. کسانی که فرهنگ خوب را به نادرست به‌کار می‌برند مانند آشموغان (= مرتدان) در ارتباط با آموزه‌های دین.

همان‌گونه که از این کلام برمی‌آید، گوینده گوهر آدمی را به سه گروه خوب، بد، و میانی تقسیم کرده است. گروه نخست به آموزش نیازی ندارد و خود آن‌چه را که نیک است می‌آموزد. گروه دوم به‌هیچ‌وجه تربیت‌پذیر نیست و گروه میانی تربیت‌پذیر است و، با آموزش خوب، نیک و، با آموزش بد، بدتر می‌شود.

نیز *دینکرد* ششم (همان: ۵۱۱):

u-šān ēn-iz a'ōn dāšt kū mardōmān 4 ēwēnag hēnd 2 uzmāyišn ud 2 nē uzmāyišn ud ān 2 ēwēnag uzmāyišn ēk ān ī abāg wehān weh ud ēk abāg wattān wattar čē šāyēd bawēd ka ān kē abāg wehān būd ēstēd ka ō wattarān <rasēd> wattar ān kē abāg wattarān būd ēstēd ka ō wehān rasēd <weh> ud 2 ēwēnag ī nē uzmāyišn ēk ān ī abāg wehān būd ud pas-iz wattar ud ēk ān ī abāg wattarān būd ud pas-iz weh

ایشان این را نیز این‌گونه می‌پنداشتند که: مردمان چهار گونه‌اند: دو گونه باید آزموده شوند و دو گونه نباید آزموده شوند. آن دو گونه که باید آزموده شوند یکی آن که با نیکان است و یکی آن که با بدان است. چه، این احتمال هست که آن که با نیکان بوده است زمانی که به بدان رسد، بد و آن که با بدان بوده است زمانی که به نیکان رسد، نیک باشد. دو گونه‌ای که نباید آزموده شوند یکی آن که با نیکان بود و از این پس (= هنوز) نیز بد است و یکی آن که با بدان بود و هنوز نیک است.

مشابه این سخنان، اشارات و گفتارهایی است که در *جاویدان خرد* ابن‌مسکویه، داستان «ملک هوشنگ»، آمده است:

صیقل‌دادن شمشیر را و روشن و تیز گردانیدن تیغ را، بی‌آن‌که او را از ذات و اصل او جوهری لایق باشد، عبث است بلکه خطا و بی‌جاست و هم‌چنین پاشیدن دانه پیش از وقت زراعت در زمین شوره جهل محض و نادانی صرف است، چنان‌که گفته‌اند:

زمین شوره[۱۲] سنبل برنیارد درو تخم عمل ضایع نگردان

و فرمودن تو مر اسب مسن و سرکش را که به ریاضت و تربیت سربه‌راه کنند محنت‌کشیدن عبث است (ابن‌مسکویه، ۱۳۳۵: ۲۰).

این وصیتی دیگر است از فارسیان:

و دیدم خلق را که نمی‌روند دائم الا به آن نوع که سیاست و تربیت ایشان می‌کنند، یعنی اگر به نیکی تربیت مردم می‌کنند، نیک می‌شوند و اگر به بدی عادتشان می‌دهند، بد می‌گردند؛ و بسا طبع نیک صالح که به فساد آورد و خراب کرد آن را آشنایی و اختلاط

بدان و شریران و مصاحبت سفلگان و ناکسان و دادوستد کم‌عقلان و ضعیف‌رأیان با آن‌که مقرر است در عقل‌ها که گوهر و ذات هرچیز به اصل خود بازمی‌گردد و رجوع بـه اصـل ذات خود می‌کند. مصراع:

هم بر سر آن روی که در سر داری

اگرچه جوهر آدمی صلاحیت تربیت داشته باشد، در وقتی که از جـوهر خـود بـاخبر می‌شود و از غفلت خود آگاه می‌گردد، نفس خود را از چرکینی این غرض‌های طبیعت بـه مکافات ادب و هنر و پاکیزگی جوهر علاج می‌کند و موعظه‌هایی که دل را تنگ و نرم کند ملایم می‌سازد و اگر در ریاضت‌کشیدن نرمی و ملایمت به‌قاعده کنند هرآینـه جـوهر ذات آدمی از امور بد که به آن‌ها عادت کرده است برمی‌گردد و به اخلاق نیکو و صفات حمیده و اوصاف پسندیده آراسته می‌شود (همان: ۱۶۹– ۱۷۰).

هم‌چنین در جای دیگر آمده است:

مردان چهارند: دو آن‌چنان که می‌باید که آزمایش و امتحان کرده شوند آن‌چه پیش ایشان اسـت به تجربه، و دو آن‌چنان‌اند که کفایت کرده شده است تجربهٔ ایشان یعنی حاجت به تجربه‌کردن ایشان نیست، اما آن دو کس که محتاج‌اند به تجربه‌کردن ایشان، یکی از ایشان نیکوکاری اسـت که با نیکوکاران بوده است و دیگری بدکاری که با بدکاران بـوده اسـت. پـس ایـن هنگـام تـو نمی‌دانی که نیکوکار از این دو کس که خلطه کند با بدکاران و بدکار از این دو کس که اختلاط کند با نیکوکاران هرآینه شاید که نیکوکار بدکار <و> بدکار نیکوکار گـردد و آن دو کـس کـه تجربه‌کردن ایشان کفایت کرده شده است و حاجت به آزمودن ایشان نیست چـه ظـاهر شـده است بر تو صورت حال و امر ایشان؛ یکی از ایشان بدکاری است که در میان نیکوکـاران بـوده است و دیگری نیکوکاری است که در میان بدکاران به‌سر برده است (همان: ۱۴۹).

نیز در حکایت اول از باب هفتم *گلستان* سعدی، در تأثیر تربیت، چنین می‌خوانیم:

یکی [را] از وزرا پسری کودن بود. پیش یکی از دانشمندان فرستاد کـه مـر ایـن را تربیتـی می‌کن مگر عاقل شود. روزگاری تعلیم کرد[ش] و مؤثر نبود. پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمی‌شود و مرا دیوانه کرد.

چون بود اصـل گـوهری قابـل　　تربیـــت را در او اثـــر باشـــد
هـیچ صـیقل نکـو نداند کـرد　　آهنـــی را کـــه بـــدگهر باشـــد
سگ به دریای هفت‌گانه بشوی　　که چو تـر شـد پلیـدتر باشـد
خر عیسی گرش به مکـه برنـد　　چـون بیایـد هنـوز خـر باشـد

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۵)

حکایت ٦

پادشاهی پسری را به ادیبی داد و گفت: این فرزند تو است، تربیتش هم‌چنان کن که یکی از فرزندان خویش. گفت فرمان‌بردارم. سالی چند بر او سعی کرد و به جایی نرسید و پسران ادیب در فضل و بلاغت منتهی شدند. ملک دانشمند را مؤاخذت کرد و متابعت [فرمود] که وعده خلاف کردی و وفا به‌جای نیاوردی. گفت: بر رأی خداوند روی زمین پوشیده نماند که تربیت یک‌سان است ولیکن طبایع مختلف.

گرچه سیم و زر ز سنگ آید همی — در همه سنگی نباشد زرّ و سیم
بر همه عالم همی تابد سهیل — جایی انبان می‌کند جایی ادیم[۱۳]

(همان: ۱۵۷)

باب اول، حکایت ٤

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟ — ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست — در باغ لاله روید و در شوره‌بوم خس

(همان: ٦٢)

پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بدست — تربیت نااهل را چون گردگان بر گنبد است

(همان: ٦١)

ابر اگر آب زندگی بارد — هرگز از شاخ بید برنخوری
با فرومایه روزگار مبر — کز نی بوریا شکر نخوری

(همان: ٦١)

عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود — گرچه با آدمی بزرگ شود[۱٤]

(همان: ٦٢)

باب هفتم، در تأثیر تربیت، حکایت ۳

هرکه در خردیش ادب نکنند — در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنان‌که خواهی پیچ — نشود خشک جز به آتش راست

(همان: ۱۵۵)

گفته‌های سعدی در *گلستان* غالباً بیان‌کنندهٔ این نکته است که او معتقد به تربیت‌پذیری

فرد نیست مگر آن‌که جوهر وجودش قابل باشد، اما او نظرهای مخالف را نیز مطرح می‌کند، از آن جمله در حکایت چهارم «در سیرت پادشاهان» آورده است:

با بدان یار گشت همسر لوط　　خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند　　پی نیکان گرفت مردم شد

(همان: ٦٢)

سعدی، در این‌جا، به تأثیر تربیت از زبان یکی از بزرگان اشاره می‌کند، اما در ادامهٔ داستان توالی و تابع به‌گونه‌ای است که صحت گفتار سعدی آشکار می‌شود و نوجوان تربیت‌یافته، درنهایت، در دامان بدان گرفته شده در سلک دزدان درمی‌آید.

۲. نتیجه‌گیری

اندرزها، بنابر محتوا، در چند گروه طبقه‌بندی می‌شوند. پاره‌ای از آن‌ها به مسائل اجتماعی می‌پردازند، برخی به مسائل رفتاری، و گروهی معرف اندیشه و فرهنگ مردم گذشته‌اند و این نوع اخیر، افقی گسترده‌تر دارد؛ چه، از خلال آن‌ها می‌توان خطوط اعتقادی و زمینه‌های فکری مردم گذشته را بازشناخت. این‌گونه نوشته‌ها نه‌تنها امروز از دید مسائل مردم‌شناسی حائز اهمیت است، که از دوره‌های آغازین فرهنگ اسلامی در ایران بسیار مرکز توجه و عنایت بوده است و بازتاب گستردهٔ آن‌ها در آثار متنوع فارسی دیده می‌شود. بنابراین، برای پی‌گیری دایرهٔ وسعت اندرزنامه‌ها و تأثیر آن‌ها در دوره‌های گوناگون، نه‌تنها باید مجموعه‌های حماسی و در رأس آن‌ها حماسهٔ استاد توس و *گرشاسب‌نامهٔ* اسدی یا آثار ابوعلی مسکویه را بررسی کرد، که مجموعهٔ امثال و حکم فارسی، کلام حکمت‌آمیز شاعران و نویسندگان بزرگ چون استاد سخن سعدی شیرازی، و آثار منثوری چون *قابوس‌نامه*، *سیاست‌نامه*، و *جوامع الحکایات* را باید واکاوی کرد تا بتوان بخشی از این‌گونه تأثیرات را در پیش چشم داشت.

پی‌نوشت

۱. اصطلاح اندرز، فارسی میانه (handarz) و فارسی نو (-han/ham: هم و ریشهٔ -darz: بستن، محکم‌کردن، روی هم به‌معنی به‌هم‌بستن)، در معانی پند، نصیحت، وصیت، تعلیم، تربیت، آیین و ... به‌کار رفته است. مصدر handarzēnīdan: اندرزدادن، وصیت‌کردن، فرمان‌دادن و اسم

handarzbed: اندرزبد، رئیس قضات، از مقامات رسمی دربار، در متون فارسی میانه آمده است. اندرز گاهی در فارسی میانه با واژهٔ فرهنگ (frahang، از پیشوند -fra و ریشهٔ -θang: کشیدن) با معانی آموزش، تعلیم و تربیت، تمدن و ... نیز هم‌پوشانی دارد.

۲. گونهٔ ادبیات اندرزی، به‌احتمال فراوان، از زمان تدوین اوستای جدید وجود داشته است. چکیده‌هایی از *اوستا* به‌ویژه برش نسک (bariš nask) به پهلوی بازمانده که مطمئناً زمینهٔ اندرزهای پهلوی است. برای آگاهی بیش‌تر ← de Menasce, 1958: 38f. بسیاری از قطعات موجود در متون پهلوی نیز با عباراتی آغاز می‌شوند که غالباً نشان می‌دهند از *اوستا* برگرفته شده‌اند، مثلاً در عبارات pad paydāgīh az dēn: «در پیدایی از دین» و pad dēn paydāg: «از دین پیداست» منظور از «دین» کتاب *اوستا* است. آرایش جملات پهلوی بعضی اندرزها نیز شیوهٔ برگردان از *اوستا* را نشان می‌دهند. برای آگاهی بیش‌تر ← Shaked, 1979: xviif.

۳. مجموعه‌ای از اندرزهای پهلوی در کتابی به نام *جاویدان خرد* گرد آمده بود که امروز در دست نیست. ابن مسکویه، در *جاویدان خرد* (*الحکمة الخالده*)، در این‌باره می‌نویسد که در روزگار جوانی نام آن را در کتابی از جاحظ موسوم به *استطالة الفهم* دیده و همواره در پی به‌دست‌آوردن آن بوده تا سرانجام آن را در فارس، نزد موبدان موبد، یافته است. به قول وی، آن کتاب وصیت هوشنگ به پسرش و پادشاهان بعدی را دربرداشته است. ابن مسکویه ترجمهٔ عربی آن را در آغاز کتاب خود، که آن را از روی کتاب مذکور *جاویدان خرد* نامیده، نقل کرده ولی احتمالاً آن‌چه وی نزد موبدان موبد فارسی دیده متن پهلوی آن بوده است. ابن مسکویه، پس از نقل وصیت هوشنگ، سرگذشت افسانه‌آمیز کشف اصل پهلوی را به روایت از جاحظ، و او به نقل از واقدی، در کتاب مذکور آورده است (برای آگاهی بیش‌تر ← تفضلی، ۱۳۷٦: ۲٦۷).

٤. قطعهٔ نسبتاً مفصل «ما اخترته من آداب بوذرجمهر»، که در بیش از هشت صفحه از نسخهٔ چاپی کتاب *الحکمة الخالده* آمده است، برگزیده‌ای از ترجمهٔ عربی همان رساله‌ای است که در متون پهلوی به نام «بزرگمهر» یاد شده (Jamasp-Asana, 1897-1913: 85-101) و به فارسی نیز ترجمه شده است. از این رساله یک ترجمهٔ قدیمی فارسی هم وجود داشته که فردوسی در *شاهنامه* آن را زیر عنوان «پنددادن بوذرجمهر انوشیروان را» آورده است (*شاهنامهٔ* بروخیم: ۸/ ۲٤٤۸ به بعد، به نقل از سعدی، ۱۳٦۸: توضیحات ص ۲۵۱) که ظاهراً این ترجمه از قرن چهارم هجری بوده و از ترجمهٔ عربی جدیدتر است. آداب بوذرجمهر یکی از ترجمه‌های عربی بسیار نادر از آثار دورهٔ ساسانی است که هم متن پهلوی و هم ترجمهٔ فارسی قدیم آن در دست است و از لحاظ مطالعه و بررسی در کیفیت ترجمهٔ نوشته‌های پهلوی به زبان‌های عربی و فارسی در قرون نخستین اسلامی اهمیت فراوان دارد (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ٤/ ۳۱۰).

۵. هریک از این دو، یعنی حکمت عملی و نظری، به سه رشتهٔ متمایز تقسیم می‌شوند؛ حکمت عملی شامل علوم تربیتی و اخلاقی، تدبیر منزل و سلوک خانواده، و سیاست کشورداری است و حکمت نظری شامل الهیات، ریاضیات، و طبیعیات است (همان: ۲۷۲).

٦. بیش‌تر اندرزهای پهلوی به بزرگان و دانایان دین نسبت داده شده است و اکثر اندرزهای *دینکرد* ششم، به‌ویژه، به پوریوتکیشان (pōryōtkēšān) یا «نخستین آموزگاران دین» منسوب است. پوریوتکیشان احتمالاً نخستین یاران زردشت بوده‌اند که سخنانشان، نه مانند سخنان پیام‌آور، اما بلافاصله در مرتبهٔ پایین‌تر از کلام دین‌آور قرار داشت. این اصطلاح برگرفته از *اوستا*-paoiriio ṭkaēša است که جزء اول ترکیب به معنی «نخست» و جزء دوم در معنی «آموزه‌های دینی» است و روی هم به معنی «آموزگار دین زردشتی نخستین» و در صورت جمع به «گروندگان و معتقدان زردشتی» اشاره دارد. حضور این اصطلاح در اندرزهای فارسی میانه، خود، نشان از منشأ و قدمت آن‌ها دارد. علاوه بر پوریوتکیشان، سخنانی نیز به موبدان و دانایان خاص منسوب است، مانند آذرباد مهرسپندان، آذرباد زردشتان، آذر فرنبغ، و بخت‌آفرید، که همگی از مؤلفان نام‌آشنای اندرزها از دوران ساسانیان‌اند.

۷. در تاریخ ایران، چند چهره یا نام از نام‌های تاریخی یا افسانه‌ای با عنوان حکیم یا دانا شهرت یافته‌اند؛ مانند بهمن پسر اسفندیار، هوشنگ، جمشید، اردشیر، خسرو قبادان، خسرو انوشیروان، بزرگمهر بختگان، و اوشنر دانا.

۸. معنای تحت‌الفظی *دینکرد* «تألیف دینی» است. دین در این واژه و بسیاری موارد دیگر در مفهوم روایات و کتاب دینی (*اوستا* و زند) است. بنابراین، نام کتاب گویای این است که اثر مبتنی‌بر *اوستا* و ترجمه‌های آن است. این اثر بزرگ، در اصل، شامل ۹ کتاب بوده که کتاب‌های اول و دوم و بخشی از آغاز کتاب سوم از میان رفته است. *دینکرد* ششم، که مشتمل بر اندرزهای پهلوی است، بزرگ‌ترین اندرزنامه به زبان پهلوی به‌شمار می‌آید (برای آگاهی بیش‌تر ← تفضلی، ۱۳۷٦: ۲٦۷).

۹. شاکد (S. Shaked) در ویرایش خود از کتاب *دینکرد* ششم عنوان The Wisdom of the Sasanian Sages (خرد دانایان ساسانی) را برای آن برگزیده است که ظاهراً با توجه به عنوان اصلی مجموعه و عنوان *جاویدان خرد* ابوعلی مسکویه در ترجمهٔ *الحکمة الخالده* است.

۱۰. داستان *مینوی خرد* (= احکام و آرای روح عقل)، از نظر دربرداشتن اندرزها و احکام بسیار و توجه خاص به خرد، در زمرهٔ اندرزنامه‌های پهلوی به‌شمار می‌رود. کتاب دارای یک دیباچه و ٦۲ پرسش و پاسخ است. پرسش‌کننده شخصیتی خیالی است که به‌صورت نمادین «دانا» نامیده شده و پاسخ‌دهنده نیز خرد شخصیت‌یافته‌ای به نام «مینوی خرد» است که به پرسش‌های مرد دانا پاسخ می‌گوید.

۱۱. sedīg لفظاً به معنی «سوم» و در مفهوم «میانی» و «میانجی» است. این اصطلاح در فارسی میانهٔ ترفانی با همین مفهوم و اشاره به «عیسی درخشان» به‌کار رفته است:

«drist awar ēmēdag ī nēw ud sedīg ī mayān <amāh> u-mān pidar: خوش آمدی ای امید نیک و میانجی میان ما و پدر ما (= عیسی درخشان)» (Boyce, 1975: 9, bu, 125).

در قطعهٔ دیگری از فارسی میانهٔ اشکانی واژهٔ andarbed: «اندربد» معنی میانجی و میانی را برای واژهٔ hridīg (=sedīg فارسی میانه) تأیید می‌کند:

«āγad ay pad drōd hridīg wuzurg kē andarbed amāh ud pidar: آمدی با درود (=خوش آمدی) ای سومین بزرگ (=عیسی درخشان) که میانجی ما و پدر ما هستی» (Boyce, 1975: 9, br, 122).

۱۲. سعدی در *بوستان* آورده است:

دریغ است با سفله گفت از علوم که در شوره نادان نشاند درخت

نیز همین مفهوم در *قابوسنامه* آمده است: «اندر شورستان تخم مکار که بر ندهد و رنج بیهوده بود» (*قابوسنامه*: ۲۹، به نقل از سعدی، ۱۳٦۸: توضیحات ص ۲۵۱).

۱۳. در *محاضرات الادباء* آمده است: «و گوناگون‌اند درختان در میوه‌دادن آن‌گاه که سیراب شوند و آب از برای همه یک‌سان است» (*محاضرات الادباء*: ۱/ ۳٦٤، به نقل از سعدی، ۱۳٦۸: توضیحات ص ۲۵۱)

۱٤. این مضمون در ادبیات فارسی و نیز در زبان عربی به صورت‌های مختلف بیان شده است (*امثال و حکم* ۱/ ۱٤۷–۱٤۹، به نقل از سعدی، ۱۳٦۸: توضیحات ص ۲۵۱) و ازجمله در سخنان فردوسی:

که چون بچهٔ شیر نر پروری چو دندان کند تیز کیفر بری
چو با زور و با چنگ برخیزد او به پروردگار اندرآویزد او

نیز در *بوستان* (سعدی، ۱۳٦۳: بیت ۳۷۸٦) آمده است:

یکی بچهٔ گرگ می‌پرورید چو پرورده شد خواجه برهم درید

و در کتاب‌های عربی آمده است که عربی بیابانی به بچه‌گرگی رسید. او را به خیمهٔ خود برد. وی میشی نیز داشت. بچه‌گرگ پیوسته از او شیر می‌مکید تا فربه و بزرگ شد. سپس بر میش حمله کرد و او را کشت (سعدی، ۱۳٦۸: توضیحات ص ۲۵۰).

منابع

ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۳۵). *جاویدان خرد*، ترجمهٔ تقی‌الدین محمد شوشتری ارجانی، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران.

تفضلی، احمد (۱۳۷٦). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: سخن.
سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳٦۳). *بوستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳٦۸). *گلستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۰). *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عهد ساسانی به عصر اسلامی*، ج ٤، تهران: توس.
مینوی خرد (۱۳٥٤). ترجمهٔ احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ.

Boyce, M. (1975). *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9, Téhéran: Liege.
Jamasp-Asana, J. M. (1897-1913). *Pahlavi Texts*, Bombay.
Madan, D. M. (ed.) (1911). *Denkard*, Bombay.
de Menasce, J. P. (1958). *Une encyclopédie Mazdéene*, le Denkart, Paris.
Sanjana, D. P. (1895). *The Dīnā ī Maīnū ī Khrat*, Bombay.
Shaked, S. (1979). *The Wisdom of the Sasanian Sages*, Boulder, Colorado.